

مباحث تاریخی

ابوطاهر خاتونی و معین‌الملک اصم

از بزرگان منشیان و شعراء و اصحاب دولت عهد سلاجقه نام شخصی بلقب و کنیه و نسبت وزیر موفق معین‌الملک ابوطاهر خاتونی با نمونه ای از اشعار و مختصر ترجمه حالی از او در بعضی از کتب قدیمی از قبیل تاریخ سلاجقه عماد کاتب و راحة الصدور و جامع التواریخ و المعجم شمس قیس و آثار البلاد زکریای قزوینی و تذکره دولتشاه و غیرها دیده میشود .

از این منابع که ذکر آنها گذشت تنها تاریخ سلاجقه عماد کاتب مطالبی راجع باحوال او بدست میدهد و از آنجا که وقایع تاریخ سلاجقه عماد کاتب تا حدود سالهای ۵۲۸-۵۲۹ مبنی بر یاد داشتهای فارسی انوشروان بن خالد کاشانی وزیر بوده است پس آنچه از این کتاب راجع بزندگانی ابوطاهر خاتونی بدست می‌آید در حقیقت مطالبی است که یکی از معاصرین و آشنایان و همکاران او در دستگاه سلاجقه نوشته و بهمین نظر در نهایت اهمیت و اعتبار است .

اول باری که ذکر ابوطاهر خاتونی در تواریخ دیده میشود در حدود سالهای ۴۸۸-۴۹۲ است و این مقارن ایامی است که مجدالملک قمی یعنی شمس‌الدین ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی مستوفی در دستگاه برکیارق صاحب اختیار کلیه امور سلطنتی این پادشاه بوده .

برکیارق در ماه صفر سال ۴۸۸ بتحریر مادرش زبیده خاتون و همین مجدالملک قمی وزیر با کفایت خود مؤیدالملک پسرخواجه نظام‌الملک را از کار انداخت و برادر او فخرالملک را که همواره در شکست کار برادر میکوشید و برای گرفتن مقام او

رشوه های گزاف بسططان و این و آن میداد بصدارت برداشت اما صدارت فخرالملك در حقیقت اسمی بلا مسمی و صورتی بدون معنی بود چه کارها همه بتدبیر مجدالملك وزیر زبیده خاتون و مستوفی برکیارق میگذشت و فخرالملك آلت دست مجدالملك بود ، عاقبت هم در سال ۴۹۰ مجدالملك مستقلاً زمام صدارت برکیارق را بدست گرفت و فخرالملك بکلی از کار برکنار شد .

صدارت بلا استقلال مجدالملك از ۴۹۰ تا ۱۸ شوال ۴۹۲ که در این تاریخ اخیر بدست دشمن قدیمی خود مؤیدالملك افتاده و بقتل رسیده است طول کشیده .

ابوطاهر خاتونی که در فضل و کفایت خود را از هیچیک از وزراء و منشیان و مستوفیان عهد کمتر نمیشمرده زبان بهجو مجدالملك قمی دراز کرده و بقطعاتی او را ناسزا گفته است و از آن جمله دو قطعه یکی در راحة الصدور (ص ۱۳۶) دیگری در قسمت تاریخ سلجوقیان جامع التواریخ بجا مانده ، قطعه اول که بسیار مشهور شده و در مجمع الفصحاء (ج ۱ ص ۶۶) نیز آمده این است :

می بتازد ببخل مجدالملك	چون بگاورس گرسنه قمری
گر همه قمیان چنین باشند	قم رفیقا و بر همه قم ری

قطعه دوم که فقط در جامع التواریخ آمده این است :

می بنازد ببخل مجدالملك	چون زن قحبه از تجمل خویش
هست راجح بر آن تجمل او	جامه زنده زن درویش

از این مجمل فی الجملة معلوم میشود که ابوطاهر خاتونی لا اقل از ده دوازده سال مانده بآخر قرن پنجم هجری در دستگاه سلاجقه بوده و اسم و رسمی داشته است . مؤیدالملك بن نظامالملك بعد از آنکه از وزارت برکیارق در تاریخ سال ۴۴۸ رانده شد بوزارت غیاث الدین محمد برادر ومدعی برکیارق که در اران و ماوراء ارس حکومت داشت رسید و او را بر برکیارق برانگیخت لیکن در سال ۴۹۴ در جنگی که در محل شرآه ملایر بین سپاهیان دو برادر در گرفت مؤیدالملك بچنگ

بر کیارق اسیر افتاد و چندی بعد بدست او مقتول شد .

غیاث الدین محمد بیاس خدمات وزیر نامی خود پسر او نصیرالملک محمد را بوزارت اختیار نمود باین تصور که این پسر نیز از کفایت پدر بهره‌ای دارد لیکن او که بگفته انوشروان بن خالد مردی لئیم و بی کفایت بود و بیشتر عمر خود را بعلوم اوایل (کیمیا و نجوم) میگذراند کاری از پیش نبرد و در ربیع‌الآخر ۴۹۷ از صدارت معزول و بریاست دیوان انشاء گماشته شد .

انوشروان بن خالد میگوید که ابوطاهر خاتونی در ذکر مثالب نصیرالملک بن مؤید الملک کتابی تألیف کرده است و نام آنرا تنزییر الوزیر الوزیر الخنزیر گذاشته . این کتاب که ما بعد نیز از آن گفتگو خواهیم کرد علی القاعده باید در فاصله بین ۴۹۴ و ۴۹۷ یعنی در دوره صدارت نصیرالملک انشاء شده باشد . ذکر این جمله نیز برای آنست که قدم دیگری در راه روشن شدن زمان ابوطاهر خاتونی برداشته شود .

در سال ۵۰۴ سلطان غیاث الدین محمد که در تاریخ ۴۹۸ بجای برادر خود بر کیارق سلطان شده بود پس از عزل ابونصر احمد بن خواجه نظام الملک یعنی نظام الملک ثانی وزارت خود را با ابومنصور محمد بن حسین میبدی ملقب بخطر الملک وا گذاشت و این وزیر تازه که مردی عامی و از ادبیت و عربیت بکلی عاری بود نیابت خود را برادر زن خویش ک. او هم بلثامت و بی کفایتی شهرت داشت و دیوان استیفاء را هم بمعین الدین مختص الملک احمد بن فضل کاشانی سپرد . ابوطاهر خاتونی که از این انتصابات افسرده خاطر بود ایاتی در هجو و زرای جدید سلطان محمد نظم کرد . بدبختانه عین آن ایات فارسی در دست نیست ، تنها ترجمه عربی آنها را عماد کاتب در کتاب تاریخ سلاجقه خود آورده باین شکل :

ک ایراد و اصدار

صدور ما بهم للملک

و هم فی دستهم طاروا

خفاف لو نفتحهم

و اعرفهم کما صاروا

رأیثهم کما کانوا

در ذی القعدة ۵۱۱ سلطان محمد قریب ۴۵ روز قبل از فوت خود بر غالب عمال دیوانی از جمله بر خطیر الملک غضب کرد و او را از شغل خود انداخته بزندان فرستاد، در این موقع ابوطاهر خاتونی در هجو خطیر الملک قطعه ای گفته بوده که عماد کاتب ترجمه آنرا چنین می آورد :

كان حملاً رأ وزيرنا و مضى
فما بملك السلطان من خلل
لكنما في صدور دولتنا
ليس لذاك الحمار من بدل ۱

شغل رسمی ابوطاهر خاتونی قبل از سلطنت سلطان محمد (۴۹۷-۵۱۱) درست معلوم نیست لیکن در عهد ابن پادشاه ابوطاهر مستوفی زوجه او گوهر خاتون دختر اسماعیل بن یاقوتی بود و بهمین سمت در دیوان سلطان محمد می نشست و گویا بهمین علت هم او را خاتونی می خوانده اند.

انوشروان بن خالد در حق او چنین می گوید : «استاد موثق ابوطاهر خاتونی از صدور دولت و اعیان مملکت و افاضل عصر و امثال دهر بود، در نظم و نشر فصاحت و ظرافت را باهم جمع داشت، خدمت پادشان را بخیرت میدانست و با بصیرت و تجربت ظاهر و باطن امور را آزموده بود و بهمین حال تا آخر عمر صدری کبیر و در نمودن راه صواب مشیر محسوب میشد.» ۲۰

پس از آنکه وزارت سلطان بخطیر الملک و دیوان استیفاء بمختص الملک رسید این جماعت چون حال نقص خود را در برابر فضل ابوطاهر خاتونی مشاهده کردند و دانستند که با بودن او در دیوان کار ایشان پیشرفتی نخواهد داشت و از زبان تند و تیز او آسوده نتوانند زیست او را بشغلی بجر جان فرستادند و در حقیقت او را بآن مکان بعید تبعید نمودند، در این حالت است که ابوطاهر بر روزگار خود غضبناک میشود و برهنر خویش تأسف می خورد و میگوید :

لمرتبة الكلب في عصرنا
على رتبة نحن فيها شرف

و مساعد ذو قلم مفلحاً فان الفلاح لطبل ودف ۱

معاندين ابوطاهر باين تبعيد و ذلت نيز راضی نشده پيوسته نزد خطير الملك وزير از اوسعايت ميگردند تا وزير او را با فراط و تفريط متهم ساخت و ۱۰۰۰۰۰ دینار بر او حواله نوشت و او را از جرجان خواست و کلیه دارائی او را در ضبط آورد و کار ابوطاهر خاتونی بیچارگی و بینوائی کشید. فتح بن علی بنداری مختصر کننده تاریخ عماد کاتب گوید که بخط جد خود ایاتی مطبوع بعربی از ابوطاهر خاتونی دیدم که این حالت خود را در آنها وصف میکند و این سه بیت از آن جمله است :

نهوا ما ملکت فی بغداد واستباحوا ذخایری وعتادی

فانا اليوم غیر ذقنی و سنی مثل ما کنت ساعة المیلاد

و هما الآن رهن قلع و تفت تحت هذا الأبراق والأرعاد ۲

پس از آنکه کار بیچارگی ابوطاهر خاتونی باستقراض از این و آن کشیده بود دست توکل بدامن کمال الملك علی بن احمد سمیری زد که در این تاریخ ریاست دیوان اشرف سلطان محمد را در عهده داشت چه بین ابوطاهر خاتونی و کمال الملك سمیری از سابق رابطه دوستی قدیمی وجود داشت و ظاهراً این دوستی از آنجا ناشی بود که پدر کمال الملك سابقاً املاک خاصه گوهر خاتون مادر سلطان را اداره میکرد و کمال الملك هم که در این کار دخالتهایی داشت بتدریج تا آنجا ترقی یافت که بنیابت وزارت گوهر خاتون رسید و سابقاً گفتیم که ابوطاهر خاتونی هم مستوفی دیوان همین ملکه بود پس تعجبی نیست اگر این دو تن که در یک دیوان کار میکردند باید یکدیگر دوستی خالصانه و مودتی بی آرایش پیدا کنند بخصوص که بگفته انوشیروان بن خالد کمال الملك سمیری مردی با گذشت و دست و دل باز و از وزرای دیگر بلند قدر تر و خوش تدبیر بود. باری ابوطاهر خاتونی ایاتی خطاب بکمال الملك منظوم ساخت و در آن حق خدمت دیرینه و ناسپاسی اینسای روزگار و تیره روزی خود را

مندرج نمود و از هجو خطیر الملك وزیر و دیگران نیز چیزی در آن گنجاند. از این ایات چیزی بجا نیست چه اصل آنها از میان رفته و عماد کاتب هم از ترجمه آنها عبری خودداری نموده است.

در تاریخ عماد کاتب دیگر اشاره ای باین نیست که در عهد کمال الملك سمیری که در او اخر سال ۵۱۱ یعنی یکی دو ماهی قبل از فوت سلطان محمد بریاست دیوان اشراف رسید کار ابوطاهر خاتونی بکجا انجامید، همینقدر چون او بشرح مذکور در فوق در ذی القعدة همین سال ۵۱۱ پس از عزل و حبس خطیر الملك این وزیر را هجو گفته معلوم میشود که باز فی الجمله دستی در کار داشته و بحمايت کمال الملك مستظهر بوده است.

از همین او اخر سال ۵۱۱ بعد دیگر ذکری از ابوطاهر خاتونی در تاریخ عماد کاتب دیده نمیشود و بعید نیست که در همین اوقات یا اندک سالی بعد از آن فوت کرده باشد چه در قطعه ای که عماد کاتب از زبان او عبری نقل کرده ۱ و در دوره گرفتاری و مصیبت خود گفته بهفتاد سالگی خویش اشاره میکند و از این قطعه که گویا در حدود سال ۵۱۱ سروده شده چنین برمی آید که تولد او مقارن سال ۴۴۰ اتفاق افتاده بوده. تاریخ وفات او بدرستی معلوم نیست ولی بهر حال از سال ۵۳۲ که سال فوت انوشروان بن خالد مؤلف قسمت اصلی تاریخ عماد کاتب است عقب تر نبوده چه انوشروان بن خالد چنانکه سابقاً از او نقل کردیم از ابوطاهر خاتونی بشکل شخصی در گذشته و متوفی سخن میراند.

در هیچیک از منابعی که از احوال ابوطاهر خاتونی ذکری کرده یا از اشعار او نمونه هائی بدست داده اند نام او و نام پدرش مذکور نیست و در تاریخ عماد کاتب که از همه جاییشتر از حالات او اطلاعاتی هست در تسمیه او بهمان «الوزیر الموفق ابوطاهر الخاتونی» اکتفا شده است.

خوشبختانه شاعر مشهور ابوالمظفر محمد بن احمد ایبوردی از معاصرین و مداحان ابوطاهر خاتونی که خود نیز مدتی در دستگاه سلاجقه عراق میزیسته و در اواخر عهد سلطان محمد شغل اشراف مملکت را داشته (قبل از سال ۵۰۷ هـ که در آن تاریخ ایبوردی مسموم شده) این نقیصه را رفع کرده و در مدیحه‌ای که از ابوطاهر خاتونی گفته نام او و نام پدر و القابش را بتصریح تمام یاد نموده، اینک برای روشن شدن این مطالب چند قهره از اشعار ایبوردی را که شامل این جمله است ذیلاً نقل می‌کنیم:

ایبوردی در مدح ابوطاهر خاتونی گوید:

لأمدحن الغمام مكرمة	لعهده ماجادكن من سحبه
ومدحه أن يقال جود معين	الملك صوب الحيا يشبه به
موفق الدولة الهمام ومن	في عزمه شاهد على لقبه
اني وجدت ابن حيدر كرمًا	كأنه حاذق علي ذهبه ...
انواع فضل الحسين ايسره	يغنيه وهو النسيب عن نسيه..
اسعد اباطاهر وزد كرمًا	ايه قروح القلوب في تعب
ايضاً در قصیده‌ای دیگر گوید:	

لسولا ابوطاهر من بينهم لذوى	عود النداء واضمحلال الصدق والأنف
وقل غرب القوافي جهل سامعها	وفاقت الكاعب المخطوبة النصف
على الحسين معين الملك منتصر	ان كان منتصراً فالشعر منتصف ...
موفق شهد الحساد اذ عجزوا	بفضله فلو استحلقتم حلفوا ...
ايضاً در قصیده‌ای دیگر گوید:	
وجدت به جود الحسين بن حيدر	تناهى فانرى سائلوه واملقا ...
اباطاهر اصبحت كالكوكب الذى	بصحبته جنح الدجى زاد رونقا ...
جرى يا معين الدين من لفظك الذى	ابرّ على المعنى معين تدققا ...

از اشعاری که نقل کردیم مسلم میشود که نام ابوظاهر خاتونی حسین و نام پدرش حیدر و القاب او موفق الدوله و معین الدین و الملک بوده است. قاضی ناصح الدین ارجانی نیز قصیده‌ای در مدح ابوظاهر خاتونی و ذکر فضایل او دارد ولی این شاعر در آن قصیده فقط لقب موفق را یاد آور شده.

اما از اشعار فارسی ابوظاهر خاتونی آنچه در کتب قدیمه دیده میشود ابیات و قطعات متفرق ذیل است:

در طبعی که پاول هورن از فرهنگ اسدی کرده در ذیل لغت «غند» این بیت از ابوظاهر خاتونی مندرج است و در آنجا لقب ابوظاهر «موفق الدین» ضبط شده:

من غند شده زبیم و غنده چون خرس ... فتاده در دام

نسخه پاول هورن بشرحیکه نگارنده در مقدمه طبع جدید فرهنگ اسدی یاد آور شده ام عین تألیف اسدی نیست بلکه نسخه دیگری است که مدت‌ها بعد از اسدی شخص دیگری از روی آن فرهنگ و منابع دیگر جمع آورده و اشعار شعرای بعد از اسدی را هم در آن گنجانده است چه بدیهی است که عصر ابوظاهر خاتونی بیش از نیم قرن از عصر اسدی مؤخرتر است.

در کتاب المعجم دو قطعه از اشعار ابوظاهر خاتونی موجود است، یکی این قطعه ۱:

وز فعل تو من با تو بدانندیش نیم	استاد گمان مبر که دل ریش نیم
ایزد داند که من بر آن کیش نیم	در کیش تو آیین نکو کاری نیست
بیگانه طبع خویش را خویش نیم	باهم چو خودی بود مرا خویشی و بس
بی خار نیم ولیک با نیش نیم	در نیکی و در بدی نیم همسر تو
زان باز پسم که چون تو در پیش نیم	گفتی که چرا دوانی و باز پسی

قطعه دوم (ص ۳۵۶ از کتاب المعجم) این است:

زهجو روزه همی داشتیم و دشوار است بگوه کردن افطار روزه داران را

چو تاج گردد هر مدحتی که من گویم
بتاج بر بنگارند تاجداران را
ایا ز دشمنی دوستان و کینه وری
بکین و دشمنی آورده دوستداران را
قصیده ایست بنا کرده بر قصیده تو
که گفته بودی عزلت دوستداران را
در نزهة القلوب حمدالله مستوفی (ص ۷۸ از چاپ بمبئی) این قطعه از ابوظاهر

خاتونی باقیست :

رادمردان چو زر بچنگ آرد
در همه سرمدی بکار برند
ببرد روزگار از ایشان زود
گر درو رنج روزگار برند
در مجمع الفصحاء (ج ۱ ص ۶۶) علاوه بر اشعاری که در منابع دیگر دیده میشود
این قطعه بنام ابوظاهر خاتونی آمده است :

نه یاری که روزی وفائی نماید
نه صبری که با هیچ سختی بر آید
نه چشمی که روی هدایت ببیند
نه عقلی که راه هدایت نماید
نه مردی که با هیچ دردی بسازد
نه جهدی که با هیچ عهدی بیاید
نه نجمی که سعدی بود زو توقع
نه نحسی که کاری ازو برگشاید
چو مفهوم شد مرد را این معانی
سزد گر بکوی قناعت گراید
نه گوید نه جوید نه بیند نه بوید
نه خواهد نه نرجد نه کاهد نه...ید
ز کربای قزوینی در کتاب آثار البلاد در وصف جامع ساوه میگوید که « در
وسط این جامع کتابخانه ایست منسوب بابوظاهر خاتونی وزیر و در آن هر کتاب
معتبری که در عصر او بدست آمده با اشیاء نادری از نوع خطوط معروف و اقسام
اصطراب و کره جمع است. » و شاید همین کتابخانه ساوه است که یاقوت مقارن
استیلای مغول بر آن شهر در باب آن میگوید که : « در دنیا کتابخانه ای بزرگتر از آن
وجود نداشت و چنین اطلاع یافتم که مغول آنرا سوختند. »

علامه استاد آقای قزوینی از اینکه مؤلف آثار البلاد انشاء کتابخانه ای را در

ساوه بابوطاهر خاتونی نسبت داده چنین استنباط فرموده اند که بایستی ابوطاهر خاتونی از مردم شهر ساوه باشد و این استنباط بنظر کاملاً صحیح می آید.

دولتشاه سمرقندی در تذکره خود ۲ چهار بار از ابوطاهر خاتونی نام میبرد و دو کتاب باو نسبت میدهد یکی بنام «مناقب الشعراء» دیگری «تاریخ آل سلجوق» و از هر دو کتاب نیز ققراتی نقل میکند اما از آنجا که در هیچ مأخذ دیگری چنین کتبی بابوطاهر خاتونی نسبت داده نشده و دولتشاه هم زیاد معتبر القول نیست نمیدانیم تا چه اندازه میشود بگفته مؤلف تذکره دولتشاهی در این باب اعتماد کنیم.

امری که بظاهر عجیب مینماید اینست که عوفی در دو تالیف نفیس خود یعنی لباب الالباب و جوامع الحکایات ابدأ از ابوطاهر خاتونی که هم مستوفی و وزیر و هم بدو زبان عربی و فارسی شاعر و منشی بوده ذکری نکرده باشد چنانکه کسی هم بعنوان ابوطاهر خاتونی در این دو کتاب مذکور نیست.

عوفی در لباب الالباب ۳ از منشی و شاعری نام میبرد تحت عنوان «الصدر الأجل معین الملك الحسین بن علی الأصبهانی» و میگوید که او از جانب سلطان سنجر نامه ای نوشته است بملك روم (امپراطور قسطنطنیه) بعد از آنکه اسرای مسلمان فریاد نامه ای بسنجر نوشته و از امپراطور باو شکایت برده بودند.

سپس این سه تعلقه شعر فارسی را باو نسبت میدهد:

همی ترسیدم ای پیری که آبی نزد من روزی

نخواندم مرترا ناخوانده زی من رخت افکندی

کنون بیش است ترس من که روی ز من بگردانی

مرا ضایع فرو مانی و ناگه رخت بربندی

ایضا:

سک درین روزگار بد فرجام بر چنین مهتری شرف دارد

۱- مقدمه جلد اول لباب الالباب صفحه و ۲- صفحات ۲۹ و ۵۸ و ۶۸ و ۷۶

۳- ج ۱ ص ۷۷ - ۷۸

در قلم داشتن فلاح نماند
 خنک آن کس که چنگ و دف دارد
 ایضاً :

هر چند که کارتو درین گنبد گردان
 چون قد الف تاب خم و بیج ندارد
 امروز ممکن تکیه برین حرف که فردا
 معلوم تو گردد که الف هیچ ندارد
 عوفی در کتاب دیگر خود یعنی جوامع الحکایات (باب هجدهم از قسم اول) هم این
 فریاد نامه اسرای روم را نقل کرده و هم نامه ای را که از جانب سلطان سنجر همین
 معین الملک اصم نوشته است و استاد علامه آقای محمد قزوینی آن هردو نامه را
 تصحیح و در حواشی جلد اول لباب الالباب ۱ طبع کرده اند .

از اشعاری که سابقاً از عماد کاتب نقل کردیم و گفتیم که او آنها را از گفته های
 فارسی ابوطاهر خاتونی برداشته یکی این قطعه است که بار دیگر آنرا نقل مینمائیم :

لمرتبة الکلب فی عصرنا
 علی رتبة نحن فیها شرف
 و ما عاد ذو قلم مفلحاً
 فان الفلاح لطلبل ۲ و دف

این قطعه چنانکه مخفی نیست تقریباً بعین لفظ ترجمه قطعه دوم از سه قطعه شعر
 فارسی است که عوفی آنها را در لباب الالباب بمعین الملک اصم نسبت داده یعنی قطعه :

سگ درین روزگار بی فرجام .. الخ انانی و مطامع فرجی
 ظاهراً بین گفته عماد کاتب که این قطعه را از ابوطاهر خاتونی دانسته و قول
 عوفی که آنرا از معین الملک اصم میداند باید تناقضی باشد در صورتیکه بعقیده نگارنده
 هیچ تناقضی در این باب نیست باین معنی که ابوطاهر خاتونی و معین الملک یک شخص
 بیش نیستند فقط عوفی او را با اسم شخصی و اسم پدر و لقب دولتی یعنی معین الملک
 حسین بن علی خوانده و عماد کاتب بکنیه و نسبت بصورت ابوطاهر خاتونی و ما سابقاً
 بمدد مدایحی که ایوردی از ابوطاهر خاتونی گفته ثابت نمودیم که لقب او معین الملک
 و نامش حسین و نام پدرش حیدر یعنی علی است .

اما نسبت «اصم» که در باب‌الالباب و جوامع الحکایات عوفی دردنبال اسم این منشی هست و در جای دیگر نیامده لابد بفرض صحت دتن دو کتاب فوق چیزی نبوده است که معاصرین (مثلاً شعرای مادح ابوطاهر خاتونی مثل ارجانی و ابیوردی) او را باین نسبت تحقیر آمیز بخوانند و آنرا دنبال اسم و کنیه و لقب او یاد کنند.

اما رساله «تنزیر الوزیر الخنزیر» که عماد کاتب میگوید که آنرا ابوطاهر خاتونی در ذمّ نصیر الملک بن مؤید الملک نوشته ۱۶ و تا این اواخر چنین تصور میرفت که از میان رفته باشد خوشبختانه یک نسخه از آن در ضمن مجموعه‌ای در کتابخانه مجلس شورای ملی در طهران موجود است.

این مجموعه که شماره ضبط آن ۶۳۳ است و در سال ۷۵۰ تحریر شده محتوی چند رساله و مقدمه‌ای از اشعار شعراء از جمله عده‌ای از رباعیات حکیم عمر خیام است و یکی از رساله‌های آن همین رساله تنزیر الوزیر ابوطاهر خاتونی است و در ابتدای آن چنین نوشته شده: «الرسالة المعروفة بتنزیر الوزیر الخنزیر من انشاء الاستاذ السعيد ابی طاهر الخاتونی جاوز الله عنه وعنا بكرمه على حروف المعجم في حق النصير محمد بن مؤيد - الملك بن نظامه».

این رساله همچنانکه در سطور فوق مرقوم است بترتیب حروف معجم ساخته شده و حاوی هیچگونه مطلبی تاریخی نیست بلکه نفرین نامه ایست که ابوطاهر خاتونی در حق نصیر الملک با عبارات مسجع ترتیب داده باین شکل که سجعهای آن از الف گرفته تا یاء هر چند سجع مختوم بیکی از حروف معجم است چنانکه مثلاً در حرف الف گوید: «اللهم لانهلك سواه او من اهواه و اجعل الجحيم مأواه و مهواه و مشواه، اللهم اعزل من ولاه و عطل من حلاه و عاد من ولاه و اخذ له و اباه ... الخ».

اهمیت این رساله فقط بهمین است که از آثار ابوطاهر خاتونی است و آن ظاهراً غیر از قطعات شعری که از او نقل کردیم تنها چیزی باشد که از او بجا مانده است.

۱- در مختصر تاریخ سلاجقه عماد کاتب که آنرا الفتح بن علی بنداری ترتیب داده (ص ۸۹ از چاپ لیدن) بیان مؤلف در این باب مختصر شده ولی در اصل کتاب که نگارنده در کتابخانه ملی پاریس دیدم چنین آمده: «وقد صنفها ابوطاهر الخاتونی في مثالب المذکور و بناه على حروف المعجم».